



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

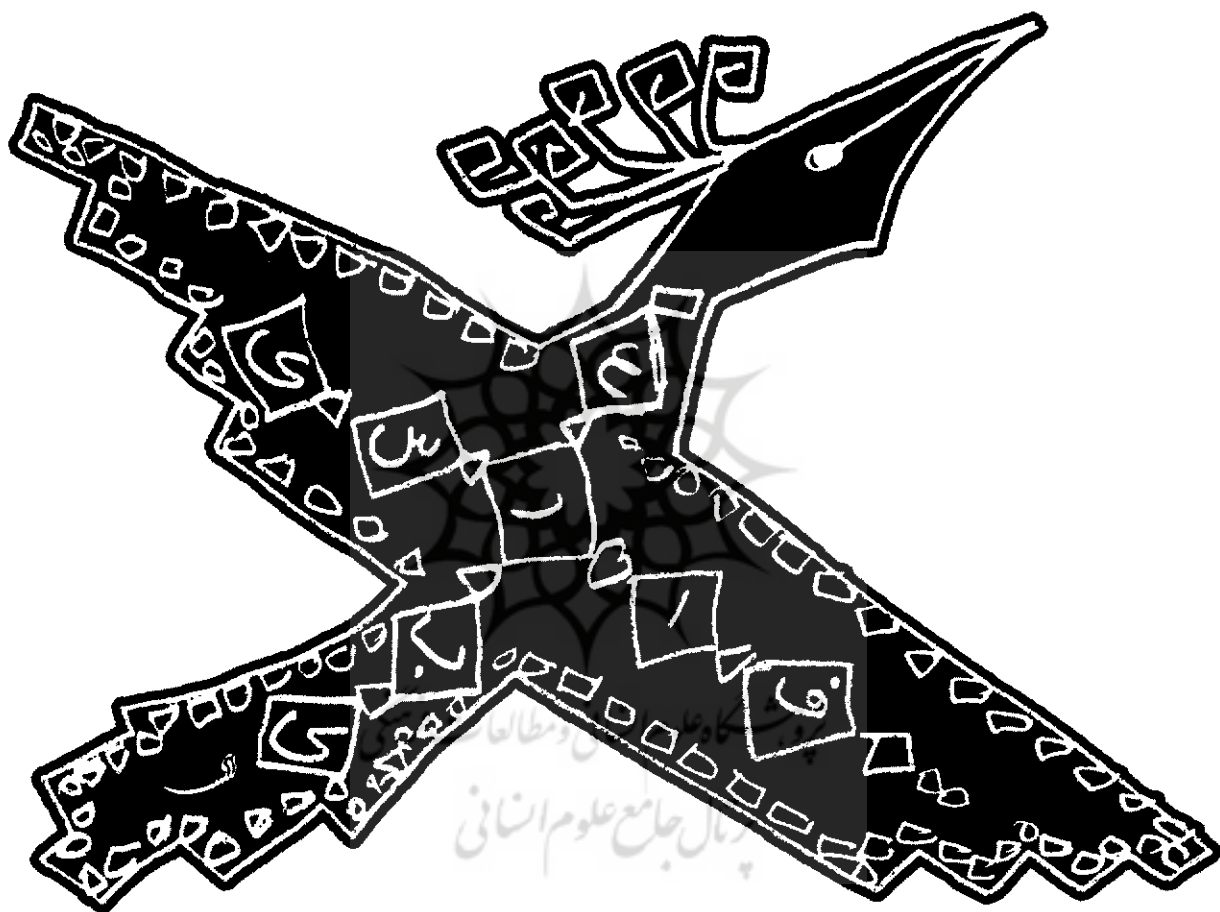
روابط ایران و سرزمین‌های کهن در ادبیات فارسی و عربی

مقاله

از گذشت هزار و چهارصد و اندی سال، حلقه اتصال کشورهای بسیاری در نقاط مختلف جهان است.

ادبیاتی که در سایه فرهنگ اسلام متولد شد، در قالب سه زبان عمده و اصلی عربی، فارسی و ترکی ظهور پیدا کرد^۲ و موجب پدید آمدن آثاری برجسته و ارزشمند در عرصه اندیشه بشری گردید که هر یک به نوبه خود حائز اهمیت بسیار و درخور بررسی و تحقیقی عمیق است اما مقصود ما در این مقال، بحث درباره ارتباطات فرهنگی، ادبی ایرانیان و اعراب و بررسی تأثیر و تأثرات پدیدآمده بر اثر این ارتباطات بین ادبیات

ارتباط فرهنگی ملل مسلمان در سایه پذیرش اسلام به عنوان آبخور مهم فرهنگی، از نظر عمق در میان سایر ملت‌ها کم نظیر است. دین اسلام به عنوان عنصر مشترک و مهم فرهنگی در زمانی اندک موجب پیوند و ارتباط ممالک و قلمروهای بسیار و نژادها، طوایف و اقوام فراوان شد؛ چنانکه به قول دکتر زرین کوب هنوز یک ربع قرن از هجرت پیامبر نگذشته، بیرون از جزیره العرب، از تیسفون ساسانی گرفته تا اسکندریه بیزانسی، همه جا قلمرو اسلام بود با بانگ اذان که شهادت می‌داد به وحدت خدا و رسالت پیامبر^۱ و امروز این عنصر مشترک پس



امیر مؤمنی هزان

سیاسی و نظامی حکومت ایران بر آن نواحی صورت می گرفت. در مورد روابط ایران با نواحی مرکزی عربستان یعنی حجاز، باید گفت روابط ایران با این مناطق به گستردگی و استحکام دیگر نواحی و مناطق نبوده است؛ چرا که نه دولت و حکومت شناخته شده‌ای و نه شرایط اقلیمی مطلوبی در این قسمت از شبه جزیره وجود داشته است. فقط شهر مکه به لحاظ در بر داشتن خانه کعبه و برخورداری از جاذبه‌های زیارتی و منافع حاصل از جذب هدایا و نذورات و نیز داشتن شرایط تجاری مساعد می‌توانسته است تا حدودی زمینه‌ساز برقراری ارتباط ایرانیان با حجاز

فارسی و عربی است؛ چرا که در میان ملل مسلمان، ایرانیان و اعراب دارای سابقه ارتباط طولانی و داد و ستدهای فراوان اند. ارتباطات فرهنگی ایرانیان با اعراب و پیوند زبان و ادبیات فارسی و عربی با یکدیگر، به شهادت روایات تاریخی و اقوال مورخان و نیز با استناد به داد و ستدهای فراوان زبانی و ادبی بین فارسی و عربی، صرفاً به دوره اسلامی محدود نمی‌شود بلکه سابقه این ارتباطات به دوره‌های پیش از اسلام نیز باز می‌گردد. این ارتباطات بیشتر در نواحی بین‌النهرین و یمن و به طور کلی مناطق آباد شبه جزیره و عمدتاً بر اثر استیلای

گردد^۳ کما اینکه به تصریح برخی مورخان، نوفل برادر هاشم جد پیامبر، دارای روابط تجاری با ایران بوده است و دیگر تجار قریش نیز به خاطر عهد تجاری او، با ایرانیان به تجارت می‌پرداخته‌اند و کسی متعرض آنها نمی‌شده است.^۴ مسعودی درباره روابط ایرانیان یا نواحی مرکزی عربستان می‌نویسد: «ایرانیان قدیم به احترام خانه کعبه و جشنان ابراهیم^۵ - علیه‌السلام - و نیز توسل به هدایت او و رعایت نسبت خویش، به زیارت بیت الحرام می‌رفتند و بر آن طواف می‌بردند و آخرین کسی که از ایشان به حج رفت سامان پسر بابک جد اردشیر بابکان، سر ملوک ساسانی بوده» و در جایی دیگر می‌گوید: «ایرانیان در آغاز روزگار، گوهر و شمشیر و طلای بسیار هدیه کعبه می‌کردند»^۶. قول طبری نیز مبنی بر اینکه شاپور اول پس از پیروزی در نبرد با قبایل مختلف عرب از جمله بکر و تغلب، دسته‌هایی از اعراب قبیله بکر بن وائل را در نواحی کرمان اسکان داده بوده است، مؤید ارتباط ایرانیان و عرب‌ها در روزگار قبل از اسلام است.^۷ از سوی دیگر وجود برخی صحابی ایرانی نیز خود دلیل دیگری بر این امر می‌تواند تلقی شود. به تصریح ابن اثیر سی و یک نفر از اصحاب رسول خدا ایرانیانی بوده‌اند^۸ که برای درک محضر پیامبر، رحل اقامت در نواحی مختلف حجاز افکنده بودند و آنجا اقامت می‌کردند.^۹

جاهلی یا به تعبیر ایشان «معربات شعر جاهلی» را در حد مقذور فهرست کرده است؛ واژگانی چون ابریق (آفتابه)، بنفسج (بنفشه) بستان، تاج، جوهر، خندق و... از این نوعند.^{۱۲}

روابط ایرانیان و اعراب پس از فتح ایران به دست اعراب مسلمان و پذیرش اسلام از سوی ایرانیان، بسیار وسیع تر و عمیق تر شد؛ چرا که اسلام به عنوان نقطه مشترک فرهنگی و زبان عربی به عنوان زبان دین و دولت در جهان اسلام، عامل استحکام پیوند میان فرهنگ ایرانی و عربی شد. بر اثر این پیوند، عناصر مشترک میان فرهنگ ایرانی و عربی روز به روز فزونی یافت و در ادبیات فارسی و عربی که به صورت جلوه‌هایی از ادب اسلامی در آمده بود، ظهور یافت و نقاط مشترک بسیار متعدد و متنوعی را خلق کرد چنانکه دکتر زرین کوب در این خصوص می‌نویسد: «ادب عربی که زبان آن پشتوانه‌ای مثل قرآن داشت، منبع الهامی شد برای ادب فارسی. شک نیست که زبان و فرهنگ پهلوی نیز مثل ذوق و نبوغ ایرانی؛ در توسعه ادب عربی تأثیری قوی داشت. در شعر اسلوب ساده و طبیعی جاهلی که در اصالت آن تردیدی مبالغه‌آمیز اظهار شده است، جای خود را به شیوه‌های تازه داد چنانکه نثر نیز در دست نویسندگان درباری وسیله‌ای شد برای اظهار قدرت در لغت و



بلاغت. در واقع شکوه فرهنگ و تمدن عهد عباسی در شعر و ادب آن روزگاران نیز انعکاس یافت و ادب عربی را سرمشق فارسی سرایان کرد. ابونواس شاعر مسلمان دربار هارون الرشید از اخطل، شاعر مسیحی دربار اموی‌ها در خمريات سبق برد و بعضی آثار او به رودکی، بشار مرغزی و منوچهری نیز الهام داد. ابوالطیب متنبی در قصیده سرایی شهرت بختری و ابوتمام را تقریباً در سایه افکند و مثل آنها منشأ الهام شد برای بعضی شاعران ایرانی مانند عنصری، منوچهری و حتی سعدی. ابوالعلاء معری شاعر و فیلسوف نایب‌ای عرب که با خیام و حافظ در فکر و حیرت و شک ارتباط داشت، شعر را وسیله‌ای کرد برای بیان اندیشه‌های حکمت‌آمیز. در نثر، مقامه نویسی که بدیع الزمان و حریری آن را به اوج رسانیدند، در فارسی، هم در پیدایش مقامات حمیدی تأثیر داشت و هم در ایجاد گلستان سعدی و بسیاری از شاعران فارسی - نه عرب - ذواللسانین بودند؛ فارسی و عربی»^{۱۳}. نهایتاً می‌توان چنین نتیجه گرفت که روابط فرهنگی ایرانیان و اعراب که سابقه آن به دوران قبل از اسلام باز می‌گردد، موجب پدید آمدن نقاط تلاقی و زمینه‌های مشترکی بین ادبیات فارسی و عربی شد که نحوه ظهور و چگونگی جلوه‌های آن در ادب فارسی و عربی قبل و بعد از اسلام قابل بررسی و مطالعه است. ما در اینجا از بحث درباره قبل از اسلام صرف نظر کرده، می‌کوشیم حتی‌المقدور مهم‌ترین داد و ستدهای ادبی فارسی و عربی را در روزگار

کثرت واژگان فارسی در شعر عرب و واژگان عربی در زبان فارسی، مؤید دیگری بر وجود ارتباطی دیرین میان ایرانیان و اعراب است. البته استعمال واژگان عربی در زبان فارسی عمدتاً مربوط به دوران پس از اسلام است؛ اما واژگان بسیاری از زبان فارسی در دوران جاهلیت به شعر عربی راه یافته است. در باب راه‌یابی واژگان فارسی به شعر دوران جاهلیت، تحقیقاتی صورت گرفته است^{۱۰} که نتایج آن حاکی از وسعت ارتباط ایرانیان و اعراب در روزگار جاهلیت و توجه اعراب آن روزگار به مفردات، ترکیبات و حتی مضامین امثال و حکم رایج در زبان فارسی است. دکتر محمد غنیمی هلال که خود عرب و از صاحب‌نظران مسائل ادبیات تطبیقی است، پس از ذکر نمونه‌هایی در این زمینه می‌گوید: «بررسی واژگان فارسی که از دوران جاهلیت به زبان عربی راه یافته است، این واقعیت را به خوبی نشان می‌دهد که اعراب از طریق به کار گرفتن کلمات فارسی نه تنها زبان خود را غنا می‌بخشیده‌اند، بلکه وسعت اطلاعات خویش و انعطاف‌پذیری زبان عربی را در راه بهره‌گیری از آن آشکار می‌ساختند»^{۱۱}. از دیگر تحقیقات ارزشمند در این زمینه، کتاب **راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان نازی** (همراه با واژه‌های فارسی در شعر جاهلی) تألیف دکتر آذرتاش آذرنوش است. محقق در این کتاب ضمن ایراد بحث‌هایی دقیق درباره روابط ایرانیان یا بخش‌های مختلف عربستان در روزگار جاهلیت، کلمات فارسی به کار رفته در شعر

پس از اسلام مورد بررسی قرار دهیم .

الف) تأثیر زبان و فرهنگ فارسی بر عربی

با مطالعه تاریخ قرون نخستین اسلام ، نکته‌ای که به طور واضح نمایان می‌شود ، تأثیری است که ایرانیان در فرهنگ اسلام به جای گذاشته‌اند. این تأثیر زمانی از شدت و بسط چشمگیری برخوردار می‌شود که مرکز خلافت اسلامی ابتدا از مدینه و سپس از دمشق به عراق انتقال می‌یابد؛ یعنی از روزگار روی کار آمدن عباسیان . چنانکه می‌دانیم ایرانیان و مخالفت‌های آنان با خاندان بنی‌امیه زمینه ساز روی کار آمدن خلافت عباسی و فروپاشی سلسله بنی‌امیه بود . رخدادی که نهایتاً با قیام ابومسلم خراسانی در سال ۱۲۹ هـ و تشکیل حکومت بنی‌عباس در سال ۱۳۳ هـ صورت تحقق به خود گرفت . از این زمان به بعد زمینه نفوذ هرچه بیشتر ایرانیان در دستگاه خلافت و به تبع آن تأثیر گذاری بر تمام اجزای حکومت اسلامی فراهم آمد . دکتر صفا در این باره می‌نویسد: «روی کار آمدن بنی‌عباس به وسیله ایرانیان مایه نفوذ کلی آنان در حکومت اسلام شد . چنانکه گویی ایرانیان مصمم شده بودند که از آن پس ، عرب و تمدن و خلافت و سلطنت او را مطیع ایران و ایرانی

(شاهدانه) ، نرمنق (نرمه) ، الکرچ (کره) ، المرزبان (مرزبان) و ... از این نوعند . فزونی این لغات به اندازه‌ای است که برخی محققان از دیرباز به تشخیص ، جمع‌آوری و ریشه‌یابی آنها در متون و منابع عربی پرداخته‌اند .^{۱۶}

۲- ترجمه آثار پهلوی به زبان عربی

نهضت ترجمه و نقل علوم که در نخستین دوره‌های اسلامی (قرون دوم و سوم) پدید آمد ، عامل بسیار مؤثری در انتقال آثار علمی و ادبی ایران به فرهنگ و زبان عربی شد . بر اثر پدید آمدن این نهضت ، کتب بسیاری در موضوعات مختلف تاریخی ، داستانی ، حکمی ، علمی ، موعظه و اخلاقیات ، عهد ، قصه ، افسانه ، عقاید و افسانه‌های دینی و ... به زبان عربی ترجمه شد . انگیزه ایرانیان در این نهضت از یک سو احیای آثار و مفاخر آبا و اجدادی خود و از سوی دیگر اثبات فرهیختگی و نشان دادن فضائل علمی و فرهنگی ملت ایران در طول تاریخ بود؛ چرا که تحمل تحقیر و توهین‌های حکومت بنی‌امیه بر ایرانیان آسان نمی‌آمد و می‌کوشیدند به هر تدبیر ، نادرستی این رفتارها را آشکار سازند . علت این امر هر چه بود ، برای زبان و فرهنگ عربی نتایج ارزنده‌ای به همراه



داشت؛ زیرا از یک طرف به غنای آن افزود و از طرف دیگر موجب آمیزش هر چه بیشتر دو فرهنگ ایرانی و عربی شد . نام این قبیل کتاب‌ها در برخی منابع و ماخذ تاریخی مانند **مروج الذهب** مسعودی ، **الفهرست** ابن‌ندیم و نیز برخی منابع متأخر مانند **تاریخ ادبیات** دکتر صفا و **سبک‌شناسی** بهار به همراه نام مترجمان آنها (جز در مواردی که مترجم آن ناشناخته مانده است) آمده است .^{۱۷}

۳- عربی آموختن ایرانیان

یکی دیگر از عواملی که موجب تأثیر زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در زبان و فرهنگ عربی شد ، توجهی است که ایرانیان به آموختن زبان عربی از خود نشان دادند . علت اصلی این توجه ، فهم قرآن و سخنان پیامبر (ص) بود؛ هر چند در این امر از نقش عوامل دیگری نیز چون ضعف زبان پهلوی ، گسترش علوم دینی ، ملازمت امور سیاسی و اجتماعی با زبان عربی ، اقامت لشکریان عرب در نواحی مختلف ایران و مهاجرت برخی اقوام و طوایف عرب به ایران و اقامت آنان خصوصاً در نواحی مرکزی و شرقی ایران نمی‌توان صرف نظر کرد .^{۱۸} این توجه نتایج ارزشمندی برای زبان و ادبیات عرب به همراه داشت؛ چرا که از یک سو تألیفاتی که به زبان عربی صورت می‌گرفت ، بر غنا و ثروت این زبان می‌افزود و از سوی دیگر توجه ایرانیان به زبان عربی آنها را واداشته بود

گردانند^{۱۴} . یکی از زمینه‌های این نفوذ ، تأثیر فرهنگی ایران بر فرهنگ اسلامی است . نخستین جلوه این تأثیر در قالب شیوع زبان و ادب ایرانی و تأثیر بسیار شدید آن در زبان و ادب عربی است . تأثیری که هیچ‌گاه از بین نرفت و تا زبان و ادب عربی بر جای باشد ، به قوت خود باقی خواهد بود .^{۱۵} عوامل این تأثیر و نتایج آن را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱- نیاز اعراب به بیان مفاهیم جدید

اعراب بدوی پس از آنکه به برکت تعالیم اسلام از تفرقه ، پراکندگی و بیابان‌نشینی نجات یافتند و قدم در جاده تمدن و شهرنشینی نهادند ، با مفاهیم و معانی مختلفی در عرصه‌های گوناگون مواجه شدند که برای بیان آنها امکانی در زبانشان وجود نداشت . طبیعتاً در چنین شرایطی وام گرفتن از زبان‌های دیگر امری گریزناپذیر است؛ لذا زبان پهلوی و دیگر زبان‌های ایرانی با پشتوانه فرهنگ و تمدنی دیرین و با در اختیار داشتن گنجینه‌ای از لغات و اصطلاحات مختلف می‌توانست تأمین‌کننده این نیاز زبان عربی باشد . بر همین اساس بسیاری از لغات و اصطلاحات زبان‌های ایرانی در زمینه‌های مختلف خصوصاً امور کشوری ، لشکری و مفاهیم مربوط به زندگی شهرنشینی ، در این مقطع از تاریخ به زبان عربی وارد شد . واژگانی مانند: المارستان (بیمارستان) ، الیزیک (نیزه) ، البستان (بوستان) ، الموزج (موزه ، کفش) ، شاهدانج

به کار ضبط و تدوین قواعد زبان عربی بپردازند؛ بر همین اساس نخستین کتاب لغت عرب به دست ایرانیان تدوین یافت. ۱۹. نخستین کتاب در قواعد صرف و نحو عربی به دست سیبویه از اهالی فارس پدید آمد. ۲۰. صرف نظر از این نتایج، عربی آموختن ایرانیان و بعد ورود آنان در عرصه تألیف کتاب به زبان عربی، مدخل مهمی شد برای راهیابی عناصر فکری و زبانی فارسی به زبان عربی و به تبع آن تأثیر فرهنگ ایرانی بر فرهنگ عربی؛ زیرا بخش عمده‌ای از ذهن و ضمیر هر نویسنده‌ای خواه ناخواه تحت تصرف و اشرف ملیت و نژاد اوست و آگاهانه یا ناآگاهانه آن را در آثار خود منعکس می‌سازد. چه رسد به ایرانیان که در آن روزگار از تحقیر و سرزنش اعراب سخت رنجه بودند و آگاهانه می‌کوشیدند تفوق و برتری فرهنگی و فکری خود را از طرق مختلف به اعراب بنمایند و این مطلب از شدت شهرت در زمره بدیهیات تاریخی است.

۴- فارسی آموختن ادیبان عرب

عامل دیگری که برخی محققان در اثربخشی عربی از فارسی آن را قابل توجه می‌دانند، فارسی آموختن برخی ادیبان عرب است. دکتر صفا در این باره می‌نویسد: «در عهد اول عباسی عده زیادی از ادبا را می‌شناسیم که اگر چه مترجم کتاب‌های ایرانی نبودند^{۲۱}، ادبیات ایرانی را برای استفاده از آن در ادب عربی فرا می‌گرفتند تا بر اطلاعات خود بیفزایند. این دسته هنگامی که آثاری به وجود می‌آوردند، از اطلاعاتی که فراهم آورده بودند، قبول اثر می‌کردند و در حقیقت آثارشان از منشأ ایرانی سرچشمه می‌گرفت و تحت تأثیر آن بود»^{۲۲}. ایشان در ادامه به عنوان نمونه‌ای از شاعران عرب که زبان پهلوی را از راه تحصیل فراگرفته بوده است و معانی خود را غالباً از ادبیات پهلوی می‌گرفته است، العتابی^{۲۳} را نام می‌برد و می‌نویسد: «اثر ادب ایرانی در اشعار عتابی آشکار است. وی ادیبی ممتاز و صاحب معانی فراوان و تازه بود و به همین سبب اشعارش دست به دست می‌گشت و آواز خوانان آنها را حفظ می‌کردند و در مجالس بزرگان می‌خواندند و علاوه بر این در سخنان او مواعظ و حکمی شبیه به سخنان ابن المقفع یافت می‌شود و غالباً شبیه به کلمات قصاری است که در ادب عربی موجود و عمدتاً از کلمات قصار پهلوی گرفته و ترجمه شده است»^{۲۴}. ملک الشعرا بهار نیز در این موضوع گفتاری نیکو دارد که عیناً نقل می‌شود: «اگر چه زبان فارسی هیچ وقت مانند زبان عربی آن قدر موجب حاجت قرار نگرفته است که نویسندگان و شعرای تازی بتوانند یا قصد کنند که به زبان فارسی شعر گفته یا نثر نویسند و شاید ذوق ادبی عرب هم این معنی را هیچ وقت تأیید نکرده است؛ به خلاف ذوق ادبی ایرانی که در عربی و هندی و هر زبانی که قصد کند می‌تواند شعر بگوید و چیز بنویسد - مع ذلک بوده‌اند کسانی که نژاد و زبانشان عربی بوده است و به فارسی شعر گفته و چیز نوشته‌اند چنانکه گویند المستضیء بنورالله محمدبن المستنجد بالله، خلیفه عباسی (۵۶۶ هـ - ۵۷۰ هـ)، به زبان فارسی و تازی شعر می‌سروده است و این زمانی است که زبان فارسی به وسیله سلجوقیان و فتوحات آنان که از حلب تا کاشغر امتداد داشته است، در بغداد چنان رونق یافته بود که خلفای عباسی نیز بدان رغبت می‌نمودند و قبل از آن هم زنی شاعره از طایفه بنی کعب، معروف به رابعه قصداری بنت کعب معاصر سامانیان بوده که به فارسی شعر گفته است و نیز شیخ ابوالفضل دکنی و شیخ

فیضی ملک الشعرا برادر او، پسران شیخ مبارک یمنی به پارسی استاد و در نظم و نثر شهره زمانه بوده‌اند»^{۲۵}. نکته‌ای که باید در این بحث مد نظر داشت آن است که فارسی آموختن برخی ادیبان عرب که چند نفری را از آنها نام بردیم، آنقدر گسترده و فراگیر نبوده است که بتوان میزان تأثیر آن را همسنگ و هم اندازه عوامل پیشین دانست؛ زیرا چنانکه می‌دانیم این قبیل تحلیل‌های تاریخی نیازمند نمونه‌های زیاد و به اصطلاح بسامد قابل توجه است، و صرفاً وجود موارد معدود نمی‌تواند مبنای نتیجه‌گیری قرار گیرد؛ اما عجاتاً می‌توان گفت فارسی آموختن برخی ادیبان عرب در گسترش زبان و فرهنگ فارسی بین اعراب بی‌تأثیر نبوده است.

ب) تأثیر زبان و فرهنگ عربی بر فارسی

انقلابی که تعالیم اسلام و تربیت‌های پیامبر آن در عالم پدید آورد، بسیار پر قدرت و در عین حال گسترده و فراگیر ظاهر شد. گواه این ادعا آن است که ظرف زمانی کمتر از نیم قرن توانست یکی از بزرگ‌ترین قدرت‌های سیاسی و نظامی آن روزگار یعنی امپراتوری ساسانی را مغلوب و منقرض گرداند. همان اعرابی که غرق در جاهلیت و بی‌خبر از هر نوع ترقی و پیشرفت بودند و جز قتل و غارت و تفرقه چیزی نمی‌دانستند، بر اثر رهبری پیامبر و با به کار بستن دستورات اسلام، به قدرتی دست یافتند که چون گردبادی توفنده به سرعت عالم را درنوردید و فرهنگ‌ها و تمدن‌های اقوامی کهن و باستانی مانند قبطیان و نبطیان و آرامیان و سریانیان را در خود محو و ناپدید ساخت. اما در این میان فرهنگ و تمدن ایرانی با مقاومتی شگفت‌انگیز اصالت و استقلال خود را در مقابل این توفان سهمگین به خوبی حفظ نمود. برای پی بردن به عظمت این پایداری و درک شگفتی این مقاومت کافی است مقایسه‌ای بین وضع سرزمین ایران و مصر در مواجهه با فرهنگ عربی که در ملازمت اسلام روی به گسترش نهاده بود، صورت پذیرد. چنانکه می‌دانیم سرزمین مصر واقع در شاخ افریقا از دیرباز مهد قدیمی‌ترین فرهنگ‌ها و تمدن‌های بشری است؛ به طوری که تاریخ تمدن آن به چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح (ع) می‌رسد و آثار تاریخی آن مانند اهرام و معابد بی‌شمار، همگی مؤید این حقیقت تاریخی است. این کشور کهن و باستانی در روزگار خلافت عمر بن خطاب به تصرف مسلمانان درآمد و پس از گذشت مدتی به طور کامل در فرهنگ عربی هضم شد؛ هم زبان ملی خود را از دست داد و هم آداب و رسوم خود را به گونه‌ای که امروزه در زمره کشورهای عربی قرار دارد و زبان آن یکی از لهجه‌های زبان عربی محسوب می‌شود. اما ایران در عین همجواری با عربستان و تقریباً شش قرن و نیم^{۲۶} زیر استیلای سیاسی اعراب قرار داشتن، نه زبان و نه هیچ یک از دیگر مظاهر فرهنگ و تمدن خود را از دست نداد چنانکه امروز زبان فارسی از زبان‌های زنده و شناخته شده دنیا محسوب می‌شود و در اکثر دانشگاه‌های معتبر جهان کرسی تدریس و تعلیم دارد. همچنین اکثر آداب و رسوم ملی و میهنی سرزمین ایران محفوظ مانده و چون گذشته مورد توجه و احترام است. آنچه در ایران رخ داد، در حقیقت آمیزش تعالیم اسلامی با ذوق و نبوغ سرشار و تجربه گرانسنگ و کهن ایرانیان در عرصه‌های مختلف معرفت دینی و علمی بود که نه از روی اجبار بلکه با رضایت کامل صورت پذیرفت. اما استیلای سیاسی اعراب

هیچ‌گاه مورد قبول و پذیرش ایرانیان قرار نگرفت. گواه صادق این امر تلاش بی‌وقفه آنان در براندازی سلسله‌های خلافت و راه ندادن عناصر عربی ملایم با فرهنگ اسلامی به فرهنگ ایرانی است. حق آن است که ایرانیان بین اسلام و عربیت تفکیکی هوشمندانه به عمل آوردند؛ به نحوی که اسلام را با طوع و رغبت و از سر شناخت و معرفت پذیرفتند و در طول تاریخ خود را منت دار آن دانستند اما عربیت را هیچ‌گاه به خلوت فرهنگ خود راه ندادند و پیوسته آن را پس زدند؛ زیرا در مقابل مدنیت دیرین ایرانیان حرفی برای گفتن و جلوه‌ای برای نمودن نداشت. در این میان زبان عربی و پشتوانه آن یعنی ادبیات عربی به عنوان زبان اسلام مورد توجه ایرانیان قرار گرفت. این عطف نظر و توجه موجب تأثیراتی در ادب فارسی شد که اهم آن را می‌توان بدین قرار ذکر کرد:

۱- ورود مفردات و ترکیبات عربی در فارسی

با ورود اسلام به ایران راه نفوذ زبان عربی در زبان فارسی هموار شد. دلایل عمده این امر را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:
الف) اسلام آوردن ایرانیان که طبیعتاً آنان را در مقابل مفاهیمی قرار می‌داد که قبلاً با آن سر و کاری نداشتند و در زبانشان کلمه‌ای برای بیان آن یافت نمی‌شد.

ب) غلبه سیاسی اعراب بر ایرانیان که به اقتضای آن ورود در امور سیاسی و مسائل اجتماعی مستلزم آموختن زبان عربی و اطلاع از تکلم و کتابت بدان زبان بود.

ج) مهاجرت برخی قبائل عرب به داخل ایران و آمیزش آنان با اقوام و طوایف ایرانی. این آمیزش و مجاورت موجب ورود عناصری از زبان عربی به زبان فارسی می‌شد.

د) تدوین علوم اسلامی به زبان عربی و گسترش مدارس و حوزه‌های علوم دینی که منحصر به تدریس علوم شرعی و ادبی بود.
ه) اهتمام عده زیادی از دانشمندان و سخن‌سرایان ایرانی به تألیف، تصنیف و شاعری به زبان عربی.

و) لشکرکشی‌های متعدد اعراب به نواحی مختلف ایران که منجر به اقامت سربازان عرب در نواحی مختلف ایران و آمیزش آنان با مردم ایران می‌شد.

بر اثر این عوامل کلمات زیادی از زبان عربی راه ورود به زبان فارسی را در پیش گرفتند. گروه نخست لغاتی بودند که معادلی در زبان فارسی نداشتند این لغات معمولاً مربوط به مفاهیم دین اسلام و مسائل اداری و حکومتی می‌شد که گسترش اسلام و استیلای سیاسی اعراب ورود آنها را به زبان فارسی اقتضا می‌کرد؛ واژگانی چون مسلم، کافر، منافق، قرآن، طلاق، خلافت، سلطان، بیت‌المال، مولی، موالی، مقام، بیعت و... از این قبیل اند. بسیاری از این لغات معادل‌های فارسی نیز داشتند اما به دلیل نفوذ اداری و تأثیر سازمان‌های کشوری که در دست اعراب قرار داشت، غالباً این معادل‌ها مورد استعمال قرار نمی‌گرفت.^{۲۷} علاوه بر این لغات، برخی لغات دیگر عربی نیز که بعضاً به صورت مترادف به کار نگارش می‌آمد یا در قوافی اشعار به کار می‌رفت همچنین برخی کلمات کوتاه و فصیح عربی که در مقابل آنها کلمات بلند و غیرفصیح فارسی قرار می‌گرفت و نیز برخی لغات که در ساختن آرایه‌های بدیعی و ایجاد موازنه و ترادف در کلام استفاده می‌شد، به زبان فارسی راه جست.^{۲۸}



البته پذیرش این لغات در زبان فارسی همراه با تغییراتی بود که قواعد و اصول زبان فارسی آن را اقتضای نمود چنانکه تمام مخارج حروف عربی جز در مواردی که با نظام آوای زبان فارسی همخوانی و تناسب داشت نادیده گرفته شد، اجزای برخی کلمات حذف شد، برخی افعال عربی معنای وصفی یا اسمی به خود گرفت و بسیاری از اسم‌ها که در زبان عربی به صورت جمع به کار می‌رفت، مفرد تلقی شد و مجدداً با نشانه‌های جمع فارسی، صورت جمع به خود گرفت. اعمال این قبیل تغییرات حکایت از آن دارد که زبان فارسی در رویارویی با زبان عربی استقلال و هویت خود را محفوظ نگاه داشت.

۲- تغییر خط

قبل از آمدن اسلام به ایران خطوطی که مورد استفاده ایرانیان قرار می‌گرفت، عبارت بود از:

الف) خط میخی

ب) خط پهلوی

ج) خط اوستایی یا دین دبیری

خط میخی در اصل متعلق است به سومریان که در حدود ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح در بخشهای جنوبی عراق سکونت داشتند و دارای فرهنگ و تمدن بودند. ایرانیان در دورانی که تاریخ آن به درستی مشخص نیست، این خط را اقتباس نموده، در کتابت مورد استفاده قرار دادند. خط میخی عمدتاً روی سنگ‌ها و دیوار غارها حک می‌شده است؛ به همین دلیل برای نگارش نامه‌ها و نوشتن فرامین و اموری از این قبیل مناسب نبوده است. از این رو به تدریج خط آرامی که از زمان کلدانیان در منطقه آسیای صغیر رواج داشت، جایگزین آن شد. بعدها زبان و خط آرامی به آرامی شرقی یا عراقی و آرامی غربی که در نواحی سوریه و فلسطین استعمال می‌شد، انشعاب یافت و از آرامی عراقی خط پهلوی پدید آمد.^{۳۲} اشکالات خط میخی از جمله دشواری کتابت و بزرگ بودن شکل حروف آن باعث شد خط پهلوی جایگزین خط میخی شود.

خط دیگری که محققان زمان ابداع آن را در دوران ساسانیان احتمال می‌دهند، خط اوستایی یا دین دبیری است. این خط به وسیله روحانیون زرتشتی در اواخر عهد ساسانی با هدف حفظ و نگهداری از کتاب مقدسشان پدید آمد.

پس از ورود اسلام به ایران و فروپاشی حکومت ساسانیان، خط پهلوی به دلایل زیر در معرض زوال و نابودی قرار گرفت:

۱- از بین رفتن پشتوانه سیاسی زبان و خط پهلوی که ناشی از

فروپاشی حکومت ساسانیان بود.

۲- دشواری خواندن هژوارش‌ها^{۳۰} که در برخی موارد موبدان و دانشمندان دینی را هم به اشتباه می‌انداخت.

۳- استعمال یک حرف برای نشان دادن دو یا چند صدا.^{۳۱}

این عوامل در کنار عوامل دیگری چون: نیاز ایرانیان به فرا گرفتن الفبای عربی برای خواندن قرآن، ورود تعداد زیادی از کلمات عربی به فارسی - در نتیجه گسترش اسلام بین ایرانیان - و آشنایی روزافزون آنان با تعالیم دین اسلام، موجب شد رفته رفته الفبای عربی جایگزین الفبای پهلوی شود و نهایتاً در کنار زبان دری که به تدریج جانشین زبان پهلوی می‌شد، خط عربی جای خط پهلوی را بگیرد. بدین ترتیب با آمدن اسلام به ایران، زبان رسمی و خط رایج آن از میان رفت و جای خود را به زبان و خطی جدید داد و فصلی تازه در تاریخ ادبیات فارسی پدید آمد و آن را به دوره کاملاً متمایز و متفاوت از یکدیگر تقسیم کرد. البته جایگزینی خط عربی به جای خط پهلوی تمام مشکلات نگارش فارسی را برطرف ن ساخت؛ زیرا خط عربی در تمام موارد هماهنگ با صورت‌های رایج در زبان فارسی نبود. به عنوان نمونه‌ای بارز برای صامت‌های "پ"، "چ"، "ژ"، "گ" و "و" (o) که خاص زبان فارسی است، حرفی در الفبای عربی وجود نداشت. قرن‌ها گذشت تا سرانجام با افزودن دو نقطه به "ب"، "ج" و "ز" مشکل سه صامت زبانی فارسی برطرف گردید. حرف گاف را ابتدا با قرار دادن دو یا سه نقطه روی کاف و سپس با افزودن سرکشی کوچک به جای نقطه‌ها پدید آوردند و برای نشان دادن "و" (o) ابتدا دو نقطه به "ف" افزودند (به صورت "ف") و سپس از "و" (va) عربی استفاده کردند.^{۳۲} مشکلاتی نظیر رسم الخط همزه، واو معلوله، های بیان حرکت و... که امروزه زبان فارسی با آن روبه‌رو است، معلول همین امر است.^{۳۳}

۳- تأثیر نثر عربی بر نثر فارسی

ادبیات ایران پیش از اسلام به دو دوره کاملاً متفاوت و متمایز قابل تقسیم است؛ ادبیات فارسی باستان که آثار مکتوب آن مربوط به زبان‌های اوستایی یا خط اوستایی و فارسی باستان یا خط میخی است و ادبیات فارسی میانه که آثار به جای مانده از آن به زبان و خط پهلوی است. محدوده زمانی زبان اوستایی شامل نیمه قرن هشتم تا قرن دهم قبل از میلاد می‌شود.^{۳۴} این زبان، زبان آیین زرتشتی است و اوستا کتاب مقدس زرتشتیان، بنان نوشته شده است. زبان فارسی باستان در ناحیه فارس و در دوران هخامنشیان رواج داشته است و دربردارنده زمانی



در حدود دویست سال است؛ به نحوی که قدیمی ترین آثار نگاشته شده به آن مربوط به قرن پنجم قبل از میلاد و متأخرترین آنها مربوط به قرن سوم قبل از میلاد است.^{۳۵} ادبیات فارسی میانه خود به دو بخش تقسیم می شود؛ یک بخش متناسب به نواحی شمال و شمال شرقی ایران و بخش دیگر منسوب به نواحی جنوب و جنوب غربی ایران است. بخش نخست را پارسی یا پهلوانیک یا پهلوی اشکانی می نامند که در روزگار اشکانیان رواج داشته است و تا اوایل دوره ساسانی تألیفاتی بدان صورت می گرفته است،^{۳۶} بخش دوم موسوم به زبان پهلوی است که در دوران حکومت ساسانیان زبان رسمی به شمار می رفته است. آثار مربوط به ادبیات فارسی باستان در کتیبه هایی خلاصه می شود که از عهد هخامنشیان باز مانده است^{۳۷} و از ادبیات اوستایی جز کتاب اوستا و آثاری که به نحوی مربوط به این کتاب است، اثر دیگری به دست نیامده است. آثار عمده به جای مانده از ادبیات قبل از اسلام متعلق به فارسی میانه است و چون از پهلوی اشکانی یا پارسی اثری به جای نمانده است^{۳۸} تمام آثار ادبی به دست آمده از فارسی میانه مربوط به زبان پهلوی ساسانی است.^{۳۹}

درباره مختصات سبکی نثرهای به جای مانده از ادبیات پیش از اسلام، اگر به تحقیقات محققان رجوع شود^{۴۰}، با ویژگی هایی مواجه می شویم که کمابیش در مراحل نخستین نثر فارسی پس از اسلام نیز وجود دارد. اهم این ویژگی ها که در آثار دوره های مختلف اوستایی، فارسی باستان و فارسی میانه مشترک است عبارت است از:

- ۱- سادگی و طبیعی بودن
- ۲- استفاده از جمله های مکرر
- ۳- عدم استفاده از مترادفات
- ۴- عدم حذف ارکان جملات
- ۵- استفاده از جملات کوتاه

نثر فارسی در آغاز دوره جدید خود یعنی پس از اسلام نیز تحت تأثیر

فارسی قبل از اسلام، ساده، روان، عاری از توصیفات و تشبیهات و خالی از وجوه تکلف و تصنع بود؛ به گونه ای که حتی از این جهت در نثر عربی نیز مؤثر واقع شد و شیوه ای را در آن پدید آورد که «توقیح»^{۴۱} نامیده می شود^{۴۲} از این تاریخ هر چه پیشتر رویم، تأثیر نثر عربی را بر نثر فارسی بیشتر می بینیم. چنانکه با پدید آمدن نثر بینابین که از اواخر نیمه اول قرن پنجم تا اوایل قرن ششم امتداد یافت، ویژگی های نثر فارسی که عبارت بود از سادگی، تکرار، کوتاهی جملات، ایجاز، عدم استفاده از مترادفات و... جای خود را به ویژگی هایی چون: اطناب، توصیف، استشهاد و تمثیل و مهم تر از همه تقلید از نثر عربی داد^{۴۳} و چون نثر فارسی به قرن ششم هجری رسید، به قول بهار^{۴۴} انقلابی در آن رخ داد و به گونه ای شد که کثرت لغات عربی، استفاده از آیات و احادیث و ضروب الامثال، استفاده از اشعار عربی و به طور کلی تأثیرپذیری فراوان از شیوه نگارش و انشای عربی از مهم ترین ویژگی های آن^{۴۵} است. مطابق با این نوع نثر که در سبک شناسی، نثر فنی نام گرفته است، کتاب های مهمی چون **کلیله و دمنه**، **مرزبان نامه**، **نفته المصذور**، **تاریخ جهانگشا**، **تاریخ و صاف** و... تألیف یافت و از آمیختن آن با سبک مرسل، آثار ارزشمندی چون گلستان و مرصادالعباد پدید آمد که هر یک فصل مهمی در ادبیات منثور فارسی محسوب می شود.

۴- تأثیر شعر عربی بر شعر فارسی

چند و چون مقوله شعر در ادبیات ایران قبل از اسلام، در برخی ادوار به دلیل کمی آثار مبهم و در برخی دیگر به مدد آثار باقی مانده شناخته شده‌تر است. در آثار به جای مانده از فارسی باستان نشانه‌ای از شعر وجود ندارد بنابراین بحث درباره شعر این دوره بی‌نتیجه است. در ادبیات اوستایی از آنجا که بخش‌هایی از اوستا به صورت منظوم است،^{۴۶} می‌توان تا حدودی درباره چند و چون شعر بحث کرد. در مورد فارسی میانه نیز وضع تقریباً به همین شکل است زیرا اشعار به جای مانده از این زمان نیز زیاد نیست؛ در عین حال که آنچه از این دوران به دست رسیده، در برخی موارد دچار تحریف و دستکاری نیز شده است.

متعاقب ورود اسلام به ایران و بر اثر آشنایی ایرانیان با ادبیات عرب، شعر فارسی در معرض تطورات و دگرگونی‌های بسیار قرار گرفت. این تحولات از چند جهت قابل بررسی است:

الف) از جهت قوالب شعری (ب) از جهت وزنی (ج) از جهت بلاغی (د) از جهت مضامین.

است. « ۴۸

مقارن ورود اسلام به ایران قالب شعری رایج بین اعراب قصیده بود؛ چنانکه قالب دیگری که عرب به آن شعر سروده باشد، از آن زمان در دست نیست. از این رو نخستین شاعران فارسی‌گو به تقلید از عرب به سرودن قصیده پرداختند. به نظر برتلس، نخستین قصیده‌های فارسی که عوفی در **لباب الالباب** از آنها نام برده است، احتمالاً به زبانی بوده که برای نسل‌های بعدی قابل فهم نبوده و به همین دلیل از بین رفته‌اند و امروزه فقط تکه‌هایی از آنها در دست است، اما کهن‌ترین قصیده^{۴۹} کاملی که امروزه در دست داریم از آن رودکی است.^{۵۰} بعدها قالب‌های دیگر شعری مانند قطعه، غزل، دوبیتی، رباعی، مثنوی، مسمط و... در ادب فارسی ابداع و استعمال شد که بحث تفصیلی هر یک از آنها محتاج مقام و مقالی خاص است و ما آن را به فرصتی دیگر موکول می‌کنیم.^{۵۱}

ب) وزن

وزن اشعار فارسی قبل از اسلام به صورت هجایی بوده است. البته در مورد زبان فارسی باستان احتمال دیگری نیز مطرح است که بر اساس آن وزن در فارسی باستان ضربی^{۵۲} دانسته شده است؛ اما این احتمال ضعیف تلقی می‌شود.^{۵۳} وزن هجایی بر اساس تساووی و برابری هجاها پدید می‌آید. بدین معنی که عامل پدید آمدن این نوع وزن، وجود نظم و تناسب میان هجاهای کوتاه و بلند است.^{۵۴}

پس از اسلام ایرانیان قواعد سنجش وزن شعر را از اعراب اقتباس نمودند و از اصطلاحات عروض عرب برای توصیف و تبیین اوزان شعر فارسی استفاده کردند و مبنای وزن شعر فارسی را همچون شعر عربی، بر کمیت هجاها استوار ساختند. اما در این میان اقتضاهای آوایی، ویژگی‌های زبانی و سابقه تاریخی شعر فارسی را نیز وارد ساختند؛ در نتیجه با اعمال دخل و تصرفاتی در عروض عربی آن را متناسب با شعر جدید فارسی کردند. دکتر خانلری در این باره به نقل از کریستین سن در کتاب **اعمال پادشاهان** می‌نویسد: «قواعد نظم فارسی جدید مقتبس از اعراب است و اصطلاحات آن نیز همه از عربی است و مبنای وزن در فارسی جدید مانند عربی بر کمیت هجاها قرار دارد. قافیه را نیز حدس می‌زنند که اصلاً به زبان عربی اختصاص داشته است. اما در این میان نکته جالب توجه این است که از میان محور کثیرالاستعمال در شعر عربی مانند طویل و کامل و وافر و بسیط و متقارب و سریع فقط یک بحر که متقارب باشد در فارسی مورد استعمال فراوان دارد. در حالی که متداول‌ترین اوزان در فارسی هزج و رمل و خفیف است که به نسبت محور مذکور، کمتر در عربی به کار می‌رود؛ قطع نظر از وزن رباعی که کاملاً ایرانی است. بنابراین می‌بینیم گذشته از اصول کمی که از عروض عرب مأخوذ است، بحر متقارب و حتی شکل مثنوی در فارسی پیش از اسلام وجود داشته و قافیه را نیز به کار می‌برده‌اند».^{۵۵} درباره قافیه باید خاطر نشان کرد در هیچ یک از آثار فارسی میانه، قافیه به معنای مصطلح آن یافت نمی‌شود؛ هر چند برخی قافیه‌ها و یا به قول دکتر خانلری «هم‌صوتی‌های اتفاقی» در این آثار به چشم می‌خورد و حتی در یکی از منظومه‌های پهلوی قافیه به معنای مصطلح و دقیق آن به کار رفته است.^{۵۶} اما به هر حال تردیدی نیست که قافیه مأخوذ از شعر عربی

الف) قالب‌های شعری

قالب اشعار فارسی قبل از اسلام به طور مشخص و معین شناخته شده نیست. ملک الشعراء بهار در این باره می‌نویسد: «آنچه محقق شده است این است که شعرهای آن روزگار پایه‌اش بر هجاها (سیلاب) قرار داشته و هر پاره شعر یک بیت محسوب می‌شده است و مصراع مانند زمان‌های بعد مصطلح نبوده است و تا اواخر ساسانیان به اغلب احتمالات قافیه هم در کار نبوده است و شاید قافیه‌بندی از اختراعات اواخر ساسانیان باشد.»^{۴۷} سپس در ادامه، اشعار این دوره را به چهار دست تقسیم کرده می‌گوید: «تقسیمات شعری قدیم تا جایی که از روی تتبع به دست آمده است به قرار زیر است: ۱- سرود ۲- چامه ۳- ترانگ ۴- ضرب‌المثل‌ها و حکایات.»

سرود، قصایدی بوده است در آفرین و ستایش ایزدان و وزراوندان (مقدس‌ان) و شهنشاهان و مدح و آفرین آفتاب و ماه و آتش و امثال آنکه در عبادتگاه، آتشخانه‌ها و پیشگاه شهنشاهان به طریقه مخصوصی مطابق با آهنگ خوانده می‌شده است و لابد هر کدام نامی داشته که تنها سروده‌های مدح شاهنشاه که نام آن «سرود خسروانی» بوده به ما رسیده است.

چامه به نظر می‌رسد مختص شرح روایات و داستان‌های کوتاه از پهلوانی سواران یا غرائب کار شهنشاهان در جنگ یا شکار و یا حالات و حکایات عشقبازی بزرگان با دوشیزگان و نقل قول زنان و دختران درباره مردان دلیر و جوانان شجاع و یا به عکس آن بوده است.

«ترانگ، که بعدها ترنگه و ترنگ و رنگ و امروز ترانه می‌گویند، صرف نظر از وجه تسمیه‌ای که شمس قیس و صاحبان فرهنگ برای آن گفته‌اند، چنین پیداست که در درجه مادون قسمت‌های نام برده قرار داشته و خاص همگان و متعلق به عموم بوده است و از دو یا چند بیت تجاوز نمی‌کرده و در واقع شبیه به تصنیف‌های قدیم بوده است و شاید قافیه، بار اول در این بخش از شعر ره یافته و نیز شاید همین قسم شعر با موسیقی خاص خود به اعراب آموخته شده و پایه شعرهای ساده قدیم عربی قرار گرفته است. مثل و بند، هم حالش معلوم و هنوز از میان نرفته

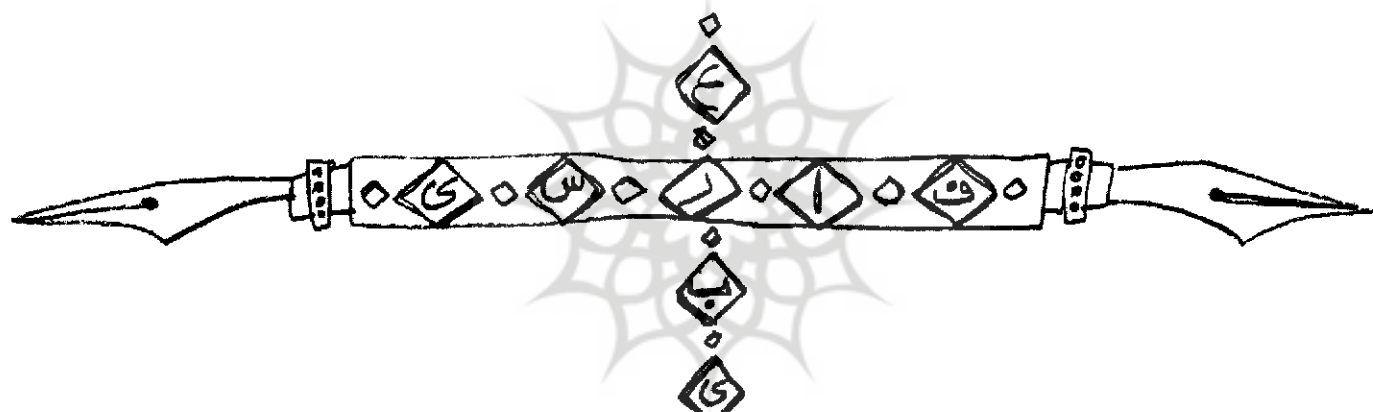
استفاده گویندگان و نویسندگان ایرانی از مفاهیم، موازین و موضوعات آن در آثار منظوم و منثور و دیگر از جهت تدوین و تألیف آثار و کتب متعدد با موضوعات علوم بلاغت به طور خاص و جمع و تدوین و تبویب مسائل مربوط به آن به وسیله ادبا و دانشمندان ایرانی.

ج) بلاغت

بحث درباره بلاغت در ادبیات فارسی قبل از اسلام پیوسته مقارن و ملازم با ذکر کتابی است به نام **کاروند**. این کتاب که تنها سند مستقل و مدرک روشن درباره چگونگی بلاغت در ادب فارسی پیش از اسلام می‌توانست باشد، متأسفانه به روزگار ما نرسیده است و از آن جز نامی که در آثار برخی نویسندگان عرب مانند جاحظ آمده است، نشان دیگری در دست نیست. به همین دلیل سند مستقیم و صریحی برای پی بردن به چند و چون بلاغت و مسائل آن در ادبیات قبل از اسلام وجود ندارد، مگر پاره‌ای قرائن و برخی نقل قول‌ها که در مطاوی آثار و کتب پیشینیان و در ضمن پاره‌ای حکایات و داستان‌های مربوط به پادشاهان و بزرگان ایران آمده است. دکتر زرین کوب در جلد نخست کتاب نقد ادبی به برخی از آن قرائن و این حکایت‌ها اشاره کرده است. از آن جمله است سخن جاحظ از قول شعوبیه که «ایرانیان در ادوار قبل از اسلام کتاب‌ها در باب بلاغت داشته‌اند و هر کس بخواهد رموز بلاغت را بیاموزد به کتب آنها

د) مضامین شعری

چنانکه پیشتر اشاره شد، غالب مضامین در اشعار فارسی قبل از اسلام صرف نظر از گاتاها و یشت‌های اوستا که مشتمل بر مضامین دینی و آیینی کیش زرتشت است، شامل موضوعاتی چون ستایش ایزدان و مقدسان، شاهنشاهان، آفتاب، ماه، آتش و شرح روایات و داستان‌های کوتاه از سواران، غرائب کار شهنشاها در جنگ یا شکار، حالات و حکایات عشق‌بازی بزرگان یا دوشیزگان، پند، مثل و نقل قول زنان و دختران درباره مردان دلیر و جوانان شجاع و بالعکس است. بعد از اسلام مضامین شعر فارسی تحت تأثیر مضامین شعر عرب و تعالیم دین اسلام یکسره دگرگون و متحول شد. البته این سخن بدان معنا نیست که مضامین ادب فارسی پیش از اسلام کاملاً به دست فراموشی سپرده



مانند کتاب کاروند رجوع کند»^{۵۸} به حکم این نوع قرائن و شواهد می‌توان دریافت که فنون بلاغت و سخنوری بین ایرانیان پیش از اسلام از امور شناخته شده و از مقولات مورد توجه بوده است. اما بعد از اسلام چون شعر فارسی از بدو پیدایش، راه تتبع و تأثر از شعر عربی را پیش گرفت، از جهت مسائل و موازین بلاغی نیز تحت تأثیر شعر عربی واقع شد و همزمان با تدوین علوم بلاغی (معانی، بیان و بدیع) در ادب عربی به وسیله دانشمندانی چون ابو عبیده معمر بن مثنی، جاحظ، قدامه بن جعفر، ابن قتیبه دینوری، مبرد و عبدالله بن المعتز، ادبا و دانشمندان ایرانی نیز به بحث و فحوص در مفاهیم و موضوعات بلاغی و تدوین کتب و تألیف آثار ارزشمندی در این زمینه پرداختند. چنانکه مثلاً صاحب بن عباد در رساله‌ای به نقد اشعار متنبی و ذکر معایب آن پرداخت و در ضمن آن به بحث‌های بلاغی روی آورد و با این کار باعث شد ابوالحسن علی بن عبدالعزیز جرجانی - ادیب هم‌عصر صاحب - کتاب **الوساطة بین المتنبی و خصومه** را به رشته تحریر درآورد و عبدالقاهر عبدالرحمان الجرجانی نیز کتاب **دلائل الاعجاز و اسرار البلاغة** را در تدوین اصول بلاغت تألیف نماید.^{۵۹} مخلص کلام آنکه پس از اسلام بلاغت عربی از دو جهت بر ادب فارسی تأثیر نهاد؛ نخست از جهت

شد بلکه ضمن حفظ برخی از آنها، مضامین نشأت گرفته از ادب عربی و مفاهیم دین اسلام نیز مورد توجه ادیبان و سخن‌سرایان ایرانی قرار گرفت. بر این اساس ادب فارسی پس از اسلام مشتمل بر سه نوع مضمون عمده و اصلی شد: ۱- مضامین برخاسته از سنت‌های ایران پیش از اسلام ۲- مضامین برگرفته از سنن ادبی عربی ۳- مضامین ریشه‌دار در فرهنگ، آداب، رسوم و تعالیم دین اسلام.

سنت‌های ایران باستان تا آنجا که با تعالیم دین اسلام منافات و مغایرت نداشت، مورد توجه و استفاده گویندگان قرار گرفت. دکتر زرین کوب در این باره می‌نویسد: «بنای شعر فارسی در دوران رواج سبک خراسانی از همان عهد سامانیان به نحوی گذاشته شد که سنت‌های باستانی فرهنگ ایران نیز تا آنجا که با روح تعلیم اسلام منافات نداشت، مجال ظهور و دوام می‌یافت. از این رو امیران خراسان با آنکه همواره در ظاهر، خود را تابع خلافت بغداد نشان می‌دادند، مرده ریگ سنت‌های باستانی را آن گونه که نزد دهقان‌های نژاده و بازماندگان خاندان‌های محلی خراسان باقی مانده بود، تشویق کردند».^{۶۰} سپس به عنوان نمونه‌هایی از نتایج این تشویق‌ها به تلاش بزرگانی چون رودکی در ترجمه منظوم **کلیه و دهنه و سندبادنامه**، دقیقی توسی در به نظم

کشیدن گشتاسب نامه و فردوسی در خلق شاهنامه اشاره می‌کند.^{۶۱} مضامین برگرفته از سنن ادبی عرب که شامل ادب عربی در دوران جاهلیت نیز می‌شود، از دوره‌های نخست ادب فارسی بعد از اسلام، در شعر فارسی راه جست و در اشعار گویندگانی چون رودکی، کسایی مروزی، فرخی سیستانی، عنصری، منوچهری دامغانی و... جلوه‌گر گشت. مثلاً رودکی در سرودن خمريات^{۶۲}، از مضمون‌ها و تصاویر شعرای عرب به ویژه ابونواس بهره‌های بسیار گرفته است^{۶۳} و یا گریستن بر اطلال و دمن و مشاهده جای خالی معشوق سفر کرده، وصف سفر به قصد زیارت ممدوح که در آن شاعر مرکب خود را هم وصف می‌کند و یا توصیف ممدوح همراه با مبالغه که همگی از مضامین خاص و رایج اشعار عرب به شمار می‌روند، در شعر منوچهری دامغانی یا امیر معزی نمونه‌های فراوان دارد.^{۶۴}

فرهنگ و آداب و رسوم و تعالیم دین اسلام با دو منبع بزرگ خود یعنی قرآن کریم و احادیث پیامبر اسلام (ص)، از نخستین دوره‌های پیدایش ادب فارسی بعد از اسلام در شعر فارسی راه یافت و اندک اندک با بیشتر شدن آگاهی ایرانیان از فرهنگ اسلامی، بخش وسیعی از متون فارسی را جلوه‌گاه خود ساخت. به نحوی که از نخستین گویندگان شعر فارسی، کسانی چون محمد بن وصیف، محمد بن مخلد و فیروز مشرفی گرفته تا شعرا و گویندگان دوره‌های بعد، هر یک به نوعی از مضامین مندرج در قرآن و حدیث متأثر شدند و کلام خود را با آن درآمیختند.^{۶۵}

آنچه گذشت مروری اجمالی و گذرا بر روابط ایران و عرب و تأثیر آن در ادبیات فارسی و عربی بود. بی‌گمان هر یک از مباحث طرح شده، به تنهایی موضوع کاوشی مستقل و پژوهشی گسترده است که از طریق آن می‌توان به یکی از مهم‌ترین آبشخورهای ادبیات فارسی دری راه جست و یکی از تأثیرگذارترین عوامل پیدایش آن را باز شناخت و در پرتو آن به ریشه و بنیاد بسیاری از مفاهیم موجود در فرهنگ ایرانی و مسطور در متون نظم و نثر فارسی پی برد و نهایتاً به خدمات ارزنده‌ای که فرهنگ و ادب ایران به فرهنگ و ادب اسلامی و عربی ارزانی داشته است و متقابلاً خدمات ارزشمندی که از آنها دریافت کرده است، وقوف یافت.

منابع و ماخذ

- ۱- آذرنوش، آذرتاش. راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان تازی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.
- ۲- ابن الاثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد الجزری. اسد الغابة فی معرفة الصحابة. تصحیح الشیخ عادل احمد الرقاعی. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۷۱ هـ ۱۹۹۶ م.
- ۳- احمدنوند، عباس. «صحابه ایرانی پیامبر اسلام». روزنامه اطلاعات. ۱۳۷۷/۵/۲۹.
- ۴- امام شوشتری، س. محمد علی. فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۳۷.
- ۵- باطنی، محمدرضا. «رابطه خط و زبان». آدینه. ش ۷۸ و ۷۹ (اسفند ۱۳۷۱).
- ۶- بهار، محمدتقی (ملک‌الشعراء). بهار و ادب فارسی. به کوشش محمد گلین. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۷۱.
- ۷- بهار، محمدتقی (ملک‌الشعراء). سبک‌شناسی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۰.
- ۸- بهار، مهرداد. پژوهشی در اساطیر ایران. تهران: آگاه، ۱۳۷۵.
- ۹- تبریزی، محمد حسین بن خلف. برهان قاطع. به کوشش محمد معین. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱.
- ۱۰- تقضی، احمد. تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام. تهران: سخن، ۱۳۷۸.
- ۱۱- جفری، آرتور. واژه‌های دخیل در قرآن مجید. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: توس، ۱۳۷۲.
- ۱۲- جوالیقی، ابومنصور. المعرب من الکلام الاعجمی علی حروف المعجم. تحقیق و شرح احمد محمد شاکر. تهران: کتابخانه اسدی، ۱۹۶۶ م.
- ۱۳- حتی، فیلیپ خلیل. تاریخ عرب. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: آگاه، ۱۳۶۶.
- ۱۴- حلی، علی‌اصغر. تأثیر قرآن و حدیث در ادب فارسی. تهران: دانشگاه پیام نور، ۱۳۶۹.
- ۱۵- خطیبی، حسین. فن نثر در ادب فارسی. تهران: زوار، ۱۳۶۶.
- ۱۶- دهخدا، علی‌اکبر. لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- ۱۷- راستگو، سید محمد. تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی. تهران: سمت، ۱۳۷۶.
- ۱۸- زرین کوب، عبدالحسین. سبوری در شعر فارسی. تهران: علمی، ۱۳۷۱.
- ۱۹- زرین کوب، عبدالحسین. کارنامه اسلام. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹.
- ۲۰- زرین کوب، عبدالحسین. نقد ادبی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹.
- ۲۱- زبیدان، جرجی. تاریخ تمدن اسلام. ترجمه علی جواهر کلام. تهران: امیرکبیر،



۱۳۵۲

۲۲- شفیعی کدکنی، محمدرضا. موسیقی شعر. تهران: آگاه، ۱۳۷۲.

۲۳- شفیعی کدکنی، محمدرضا. صور خیال در شعر فارسی. تهران: آگاه، ۱۳۷۲.

۲۴- شمیسا، سیروس. سبک‌شناسی نثر. تهران: میترا، ۱۳۷۷.

۲۵- شمیسا، سیروس. معانی. تهران: میترا، ۱۳۷۷.

۲۶- صفا، ذبیح‌الله. تاریخ ادبیات در ایران. تهران: فردوس، ۱۳۷۲.

۲۷- صفا، ذبیح‌الله. دورنمایی از فرهنگ ایرانی و اثر جهانی آن. تهران: هیرمند،

۱۳۷۲

۲۸- الطبری، ابوجعفر محمدبن جریر. تاریخ الامم الملوک. تحقیق محمد ابوالفضل

ابراهیم. بیروت، لبنان: دراسویلدان، [بی تا].

۲۹- علی، جواد. المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام. بیروت: [بی جا]، ۱۹۷۸.

۳۰- غنیمی هلال، محمد. ادبیات تعلیقی. ترجمه، تحشیه و تعلیق از مرتضی

آیة‌الله‌زاده شیرازی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۳.

۳۱- الفاخوری، حنا. تاریخ الادب العربی. تهران: توس، ۱۳۷۷.

۳۲- فرای، ر.ن. تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه. ترجمه حسن انوشه. پژوهش

دانشگاه کمبریج. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.

۳۳- فرهنگنامه ادبی فارسی. جلد دوم (دانشنامه ادب فارسی). به سرپرستی حسن

انوشه. تهران: سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۶.

۳۴- گوتشمید، آلفرد فن. تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا

انقراض ساسانیان. ترجمه با حواشی از کیکاووس جهانباری. تهران: ۱۳۵۶.

۳۵- محمدی، محمد. فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن

اسلامی و ادبیات عربی. تهران: توس، ۱۳۷۲.

۳۶- محمدی، محمد. الرواقد الفارسیة فی الادب العربی. بیروت: ۱۹۶۴.

۳۷- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. مروج الذهب و معادن الجوهر. ترجمه

ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.

۳۸- نائل خانلری، پرویز. وزن شعر فارسی. تهران: توس، ۱۳۶۱.

۳۹- تولدکه، تنودور. تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان. ترجمه عباس

زریاب خوبی. تهران: انجمن آفاملی، ۱۳۵۸.

۴۰- نیساری، سلیم. دستور خط فارسی. تهران: فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان

چاپ و انتشارات، ۱۳۷۴.

۴۱- کریستین سن، آرتور. ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی. تهران:

امیرکبیر، ۱۳۶۷.

۴۲- پارشاطر، احسان [و دیگران]. حضور ایران در جهان اسلام. ترجمه فریدون

مجلسی. تهران: مروارید، ۱۳۸۱.

۴۳- یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابی عبدالله. معجم البلدان. بیروت: دارالفکر [بی تا].

۴۴- ابراهیم حسن، حسن. تاریخ سیاسی اسلام. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران:

جاویدان، ۱۳۷۱.

۴۵- شیر، ادی. کتاب الالفاظ الفارسیة المعربة. بیروت: المطبعة الکاتولیکية

للایباء الیسوعیة، ۱۹۰۸.

۴۶- شمیسا، سیروس. سبک‌شناسی شعر. تهران: فردوس، ۱۳۷۶.

پانوشت‌ها:

* عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی اراک

۱. زرین کوب، عبدالحسین. کارنامه اسلام. ص ۱۴، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹.

۲. علاوه بر این زبان‌ها، زبان‌های دیگری نیز مانند اردو، بربری، سواحلی، سومالیایی،

آلبانیایی، ازبکی، کردی، بلوچی، پشتو، سندی، گجراتی، بنگالی، تامیلی و... تحت تأثیر

اسلام، آثار ادبی قابل توجهی ابداع کرده‌اند؛ برای تفصیل بیشتر بنگرید: زرین کوب، همان، ص ۱۶.

۳. برای اطلاع بیشتر بنگرید: یارشاطر، احسان، حضور ایران در جهان اسلام، ترجمه فریدون مجلسی، مروارید، تهران، ۱۳۸۱.

۴. ابراهیم حسن، حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، ص ۶۲، جاویدان، تهران، ۱۳۷۱.

۵. اینکه مسعودی از ابراهیم - علیه السلام - به عنوان جد ایرانیان نام برده است و ایرانیان را متوسل به هدایت او و رعایت کننده نسبت خویش با او دانسته است، بر اساس عقیده‌ای است که ایرانیان را از فرزندان یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم - علیهم السلام - می‌داند؛ بنگرید مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجوهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، ص ۲۳۱، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۰.

۶. مسعودی، همان، ج ۱، ص ۲۳۶ و ۲۳۷.

۷. الطبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۵۷، دراسوینان، لبنان، [بی تا].

۸. اسامی این افراد طی مقاله‌ای با عنوان «صحابه ایرانی پیامبر اسلام» در روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۷۵/۵/۲۹ به قلم عباس احمدوند بر شمرده شده است.

۹. برای اطلاع بیشتر از روابط ایرانیان و اعراب در ادوار پیش از اسلام بنگرید: فرای،

رن، تاریخ ایران از اسلام تا سلجوقیه، ترجمه حسن انوشه، ج ۴، ص ۹، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳؛ آذرنوش، آذرتاش، راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان تازی، فصول ۸ تا ۱۲، دانشگاه تهران، ۱۳۵۴؛ حتی، فیلیپ، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، ص ۵۰ و ۵۱، آگاه، تهران، ۱۳۶۶؛ مسعودی، همان، ج ۱، مباحث مربوط؛ طبری، همان، مباحث مربوط؛ تولدکه، تنودور، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس

زریاب خوبی، مباحث مربوط؛ یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابی عبدالله، معجم البلدان، ذیل «زمزم»، دارالفکر، بیروت، [بی تا]؛ گوتشمید، آفریدن، تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض ساسانیان، ترجمه کیکاووس جهاننداری، مباحث مربوط؛ علی، جواد، المفضل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، مباحث مربوط، بیروت، ۱۹۷۸ م.؛ یارشاطر، همان، ص ۱۵-۱۶.

۱۰. بنگرید: یارشاطر، همان، ص ۷۹ و ۸۰.

۱۱. غنیمی هلال، محمد، ادبیات تطبیقی، ترجمه مرتضی آیه‌الله‌زاده شیرازی، ص ۱۵۶، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳.

۱۲. برای اطلاع بیشتر بنگرید: آذرنوش، همان، ص ۱۲۷؛ جفری، آرتور، واژه‌های دخیل در قرآن مجید، ترجمه فریدون برده‌ای، توس، تهران، ۱۳۷۲؛ جوالبقی، ابومنصور، المعرب من الکلام الاعجمی علی حروف المعجم، تحقیق و شرح احمد محمدشاکر، کتابخانه اسدی، تهران، ۱۹۶۶ م.؛ محمدی، محمد، الروافد الفارسیة فی الادب العربی، بیروت، ۱۹۶۴ م.؛ هم او، دوره مجله «الدراسات الادبیة»؛ یارشاطر، همان.

۱۳. زرین کوب، همان، ص ۱۶۰ و ۱۶۱.

۱۴. صفا، ذبیح‌الله، دور نمای از فرهنگ ایرانی و اثر جهانی آن، ص ۲۸، هیرمند، تهران، ۱۳۷۲.

۱۵. صفا، همان، ص ۴۶.

۱۶. به عنوان نمونه می‌توان منابع زیر را ذکر کرد:

آذرنوش، همان؛ صفا، همان؛ جوالبقی، همان؛ شیر، ادبی، کتاب الالفاظ الفارسیة المعربة، المطبعة کاتولیکية للاباء الیسوعیة، بیروت، ۱۹۰۸ م.؛ امام‌شوشتری، محمدعلی، فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۷؛ یارشاطر، همان.

۱۷. برای اطلاع بیشتر از این قبیل کتاب‌ها و نام مترجمان آنها بنگرید: بهار، محمدتقی

(ملک الشعراء)، سبک‌شناسی، ج ۱، ص ۱۵۳-۱۵۹، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱؛ محمدی، محمد، فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی، ص ۱۴۰-۲۰۲، توس، تهران، ۱۳۷۴؛ صفا، همان، ص ۴۸-۵۵.

۱۸. برای تفصیل بیشتر این مطلب بنگرید: صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۱۵۱، فردوس، تهران، ۱۳۷۲؛ و بهار، همان، ج ۱، ص ۲۵۸.

۱۹. مقصود کتاب العین از خلیل بن احمد فراهیدی است. دهخدا به نقل از ابوعبدالله محمد بن خلکان در رساله فرهنگ می‌نویسد: خلیل بن احمد نحوی عروضی بصری در اصل از اولاد ملوک عجم بوده است؛ یعنی از ابناء ملوکی که انوشیروان ایشان را پس از فتح یمن در تحت سپهسالاری اهرورن پانجا فرستاد و نیز سیبویه از همین خاندان است؛ رک: دهخدا، لغت‌نامه، ذیل «خلیل بن احمد فراهیدی»؛ الفاخوری، حنا، تاریخ الادب العربی، ص ۷۶۳، توس، تهران، ۱۳۷۷.

۲۰. مقصود کتاب النحو از سیبویه شیرازی است؛ بنگرید: الفاخوری، همان، ص ۷۶۵.

۲۱. برخی از مترجمان کتب فارسی به عربی، اصلاً عرب نژاد بوده‌اند؛ لذا می‌توان آنان را جزء ادیبان عرب زبانی که فارسی آموخته بودند به شمار آورد. نمونه این افراد جیله بن سالم مترجم رستم و اسفندیار و بهرام شویین و علی بن زیاد تمیمی مترجم زیح شاهی (شهریار) است.

۲۲. صفا، دور نمای از فرهنگ ایرانی، ص ۵۰.

۲۳. برای شرح حال این شاعر بنگرید: دهخدا، لغت‌نامه، ذیل «کلتوم» ابن عمرو بن ایوب التتلی مکنی به ابو عمرو معروف به عتابی.

۲۴. صفا، همان، ص ۵۱.

۲۵. بهار، همان، ج ۱، ص ۲۵۷.

۲۶. از زمان فتح ایران به دست اعراب در سال ۲۱ هـ. تا زمان حمله هلاکو به بغداد و انقراض خلافت عباسیان در سال ۶۵۶ هـ. جمعا حدود ششصد و سی و پنج سال ایران به طور مستقیم تحت استیلا اعراب قرار داشت.

۲۷. مانند واژه حرب، صب، هول و هایل، که معادل‌های اولی در فارسی «رزم»، «کارزار»، «آویز»، «جنگ» و «برخاش» و معادل‌های دومی «زفت»، «سخت»، «دشخوار»، «سومی» «بیم» و چهارمی «ترساننده» و «نیم دهنده» است. (بنگرید: بهار، همان، ج ۱، ص ۲۶۲)

۲۸. برای اطلاع بیشتر از چند و چون این قبیل کلمات بنگرید: بهار، همان، ج ۱، ص ۲۵۹-۲۶۶.

۲۹. بهار، همان، ج ۱، ص ۷۱.

۳۰. هزوارش اسم مصدر از «اوزوارتن» (UZVARTAN) به معنی بیان کردن، تفسیر نمودن و شرح دادن است. در سراسر نوشته‌های پهلوی چه در سنگ نوشته‌ها و چه در گزارش پهلوی اوستا (=زند) و در نامه‌های پیش از اسلام و پس از اسلام (به استثنای آثار تورقان مانوی) هزارها کلمه سامی از لهجه آرامی به کار رفته است. به این گونه کلمات که فقط در کتابت می‌آمد و به زبان رانده نمی‌شد، هزوارش نام نهاده‌اند. به عبارت دیگر هزوارش ایندوگرام یا علامت و نشانه‌ای بوده به هیئت یک کلمه آرامی که به جای آن در خواندن یک کلمه ایرانی می‌نشانند؛ مثلاً به جای ایندوگرام‌هایی که بایستی به لهجه آرامی: شیدا، جلتا، ملکا، شیبور و یقیمون بخوانند معادل آنها را که لغات ایرانی: دیوانه، پوست، شاه، وه=به و استان باشد، به زبان می‌آوردند. (معین، محمد، برهان قاطع، ج ۱، ص ۱۲، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱)

۳۱. مثلاً حرف «ت» گاهی به جای «ث» و گاهی به جای «ذ» می‌نشسته است و یا حرف «پ» که صلاهی «ف» و «ز» نیز می‌داده است، گاهی صلاهی «و» داشته است. (بهار، همان، ج ۱، ص ۷۴)

۳۲. تلفظ «و» در فارسی «و» است نه «va» که تلفظ عربی است. در مکالمه مردم نیز همه جا «و» شنیده شده است. بعید به نظر می‌رسد که قومی تلفظ حرف ربط را از قوم دیگری اخذ کرده باشد. توضیح اینکه تلفظ این حرف در پهلوی (ud) و در موقع اتصال (u) بوده است

و هنگامی که آن را به خط عربی در آوردند، به صورت «و نوشتند و این شباهت املا خردک خردک باعث اشتباه در تلفظ شد. (شمیسا، سیروس، معانی، ص ۱۸۳، میترا، تهران، ۱۳۷۷) ۳۳. برای تفصیل بیشتر به این مطلب بنگرید: نیساری، سلیم، **دستور خط**، مباحث مربوط، فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، تهران، ۱۳۷۴؛ صفا، تاریخ ادبیات، ج ۱، ص ۱۵۶؛ باطنی، محمدرضا، مقاله رابطه خط و زبان، **مجله آدینه**، ش ۷۸ و ۷۹ (اسفند ۱۳۷۱) ص ۷۰-۷۱.

۳۴. تفصلی، احمد، **تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام**، ص ۱۱، سخن، تهران، ۱۳۶۰.

۳۵. تفصلی، همان، ص ۱۱.

۳۶. تفصلی، همان، ص ۱۱.

۳۷. مهم‌ترین این کتیبه‌ها عبارت است از: ۱- کتیبه اربارمنه ۲- کتیبه ارشام ۳- کتیبه کورش ۴- کتیبه داریوش شامل: کتیبه‌هایی در بیستون، فارس، شوش، سوئز، الوند و همدان ۵- کتیبه‌های خشایارشا در تخت جمشید، شوش، وان و همدان (برای تفصیل بیشتر و اطلاع از مندرجات کتیبه‌های مذکور بنگرید: تفصلی، همان، ص ۲۲-۳۱).

۳۸. آثار به جای مانده از پهلوی اشکانی شامل کتیبه‌ها، سکه‌ها و مهره‌هاست. مهم‌ترین این کتیبه‌ها عبارت است از: ۱- سفال نوشته‌های نسا ۲- آثار جنوب ترکمنستان ۳- بنجاق اورامان ۴- کتیبه پارتی بر مجسمه هرکول ۵- کتیبه شوش ۶- کتیبه‌های کال جنگال ۷-

۴۷. بهار، محمدتقی (ملک الشعراء)، **بهار و ادب فارسی**، ج ۱، ص ۱۲۶، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۷۱.
۴۸. بهار، همان، ص ۱۲۶-۱۲۷.
۴۹. مطلع این قصیده چنین است:
مادر می را بکرد باید قریان

بچه او را گرفت و کرد به زنلان
۵۰. نقل از **فرهنگ نامه ادبی فارسی**، ذیل «قصیده»، به سرپرستی حسن انوشه، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.

۵۱. در این باره بنگرید شفیعی کدکنی، محمدرضا، **موسیقی شعر**، ص ۲۰۵-۲۳۴، آگاه، تهران، ۱۳۷۲.

۵۲. برای اطلاع از اقسام وزن شعر و چگونگی هر کدام بنگرید: نائل خانلری، پرویز، **وزن شعر فارسی**، ص ۳۱-۴۵، توس، تهران، ۱۳۶۱؛ **فرهنگنامه ادبی فارسی**، ذیل «وزن».

۵۳. نائل خانلری، همان، ص ۴۰.

۵۴. نائل خانلری، همان، ص ۳۲.

۵۵. نائل خانلری، همان، ص ۴۸-۴۹.

۵۶. نائل خانلری، همان، ص ۵۲.

۵۷. زرین کوب، عبدالحسین، **سیری در شعر فارسی**، ص ۲۹، علمی، تهران، ۱۳۷۱.

۵۸. زرین کوب، عبدالحسین، **نقد ادبی**، ج ۱، ص ۱۸۲، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹.
۵۹. صفا، همان، ج ۱، ص ۳۵۵.

۶۰. زرین کوب، **سیری در شعر فارسی**، ص ۲۰۳.

۶۱. زرین کوب، همان، ص ۲۰۳-۲۰۴.

۶۲. جمع «خرمیه» به اشعاری گفته می‌شود که در وصف می و میگساری یعنی موضوعاتی مانند: ساقی، ساغر، مینا، جام، خم، سبو، میکده و... گفته می‌شده است. (بنگردد: **فرهنگنامه ادب فارسی**، ج ۲، ذیل «خرمیه»)

۶۳. شفیعی کدکنی، محمدرضا، **صور خیال در شعر فارسی**، ص ۴۱۸، آگاه، تهران، ۱۳۷۲.

۶۴. بنگرید شمیسا، سیروس، **سبک‌شناسی شعر**، ص ۱۴۱ و ۱۴۲، فردوس، تهران، ۱۳۷۶ و برای اطلاع بیشتر: شفیعی کدکنی، **صور خیال در شعر فارسی**، ص ۲۲۷-۲۷۴.

۶۵. برای اطلاع بیشتر بنگرید: **فرهنگنامه ادب فارسی**، ذیل «قرآن و ادب فارسی»؛ راستگو، سلیم‌محمد، **تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی**، سمت، تهران، ۱۳۷۶؛ طلی، علی‌صفر، **تأثیر قرآن و حدیث در ادب فارسی**، دانشگاه پیام‌نور، تهران، ۱۳۶۹.

کتیبه‌های لاخ مزار (برای اطلاع بیشتر بنگرید: تفصلی، همان، ص ۷۶-۷۹).

۳۹. برای اطلاع از این آثار بنگرید: تفصلی، همان، بخش ادبیات پهلوی.

۴۰. تحقیقاتی چون: **سبک‌شناسی از ملک الشعراء بهار**، فن نشو در ادب فارسی از دکتر حسین خطیبی، **تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام**، از دکتر احمد تفصلی، **ایران در زمان ساسانیان** از کریستین سن.

۴۱. توقیع جملات کوتاهی بوده است که خلفا در پای عریضه‌ها و یا گزارش‌هایی نوشتند و امروزه زیر نویس (به عربی تأشیر) خوانده می‌شود. توقیع خلفا در پایین مراسلات متنوع بوده و شاهکارهای مهمی در آن به کار می‌بردند و غالباً آیه یا حدیث یا شعر مهمی را استعمال می‌کردند. (زبان، جرجی، **تاریخ تمدن اسلام**، ترجمه علی جواهرکلام، ص ۳۸۸، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۲)

۴۲. زبان، همان، ص ۴۹۰.

۴۳. شمیسا، سیروس، **سبک‌شناسی نشو**، ص ۴۹-۵۱، میترا، تهران، ۱۳۷۷.

۴۴. بهار، همان، ج ۲، ص ۲۴۴.

۴۵. شمیسا، همان، ص ۷۶.

۴۶. بخشهای منظوم اوستا عبارت‌اند از: گاناها و پشتها. (برای تفصیل بیشتر بنگرید: تفصلی، همان، فصل ادبیات اوستایی)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی